

کفتارهای عرفانی

(قسمت پنجاه و سوم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات بهمن ۱۳۸۸)

نود و پنجم

فهرست

جزوه نو و نوپنجم - گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوم)

(بیانات بهمن ۱۳۸۸)

عموان

صفحه

- سرنوشت روح بعد از جدا شدن از بدن / خواندن هیئت و نجوم خدمت حضرت صالح علیشاه و بعد، رها کردن آن چون خداوند نمی‌خواهد ما از آینده خبر داشته باشیم / خداوند این استعداد را در بشر آفریده که بتواند دانش‌ها را کسب کند ولی مسأله‌ی بعد از مرگ را هر چه هم علم جلو برود، بشر نمی‌تواند درک کند / در مورد اذان و اقامه‌ی بچه که اصطلاحاً در گناباد می‌گوییم:
- بچه را مسلمان کردن ۶
- مؤمن، آینده‌ی مؤمن است / علاقه و محبت زاییده و شعبه‌ای از ایمان / مؤمنین و طی مسیر سلوک / درباره‌ی فرافکنی / در مورد مهریه / مسائل ازدواج روی عاطفه و مهربانی بهتر حل می‌شود
- تا قانونی / گذاشتن شرایط در اول ازدواج ۱۴
- اربعین / در مورد رسم گرفتن چهلم / موسی علیه السلام ، میقات و زیارت خداوند در چهل روز / درباره‌ی چله و ریاضت / در رحم مادر هر چهل روز انسان یک مرحله‌ای پیدا می‌کند / سقط جنین، دیه‌ی جنین بعد از چهار ماه (یعنی سه تا چله)، دیه‌ی یک انسان کامل است ۲۲

در مورد حالاتی که به بعضی‌ها رخ می‌دهد اگر اختیاری باشد خیلی بد است و اگر به اختیار نباشد ممکن است دیگران را به اشتباه بیندازد و گمراه کند/ اگر حالِ جذبه، واقعاً حال نباشد و ارادی باشد، ضرر دارد و در همین دنیا گوشمالیش می‌رسد/ تمرکز حواس در انسان، تمرکز در ذهن سالک در یک

زمینه‌ی صحیحی ۲۷

آشنایی با علوم مختلف و تشویق حضرت صالح‌علیشاه/ علومى که از فلسفه جدا شد و متخصصینی که در این رشته‌ها پیدا شدند/ ضررها و حُسن‌های رشته‌های علوم که امکان تحقیق دقیق، بیشتر از قبل فراهم شده است/ ارسطو معلّم اوّل و فارابی معلّم دوّم، می‌گفتند معلّم کسی است که تمام علوم زمان خود را بلد بوده و در بعضی متخصص باشد و یک علم یا هنر تازه‌ای از خودش اختراع کرده باشد/ ایجاد این روحیه که هر کاری

می‌کنید همه را در نظر بگیرید، خیلی مهم است ۳۳

درویشی در امور سیاسی دخالت نمی‌کند ولی درویش باید زیرک و با سیاست باشد و از وضعیت جهان و وضعیت اجتماعی بهره‌ی معنوی ببرد/ در جواب کسانی که می‌گفتند درویش‌ها بی‌حال و حوصله‌اند و غیرت ندارند، می‌گوییم غیرت، کُلّهْم در اختیار فقر است/ در دفاع جانانه‌ایم/ شق القمر و چیزهای عجیب

و غریبی که از پیغمبران می‌خواستند/ در مورد ناچه‌ی صالح ۴۰

فهرست جزوات قبل ۵۰

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه فرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

سرنوشت روح بعد از جدا شدن از بدن / خواندن هیئت و نجوم خدمت
 حضرت صالح علیشاه و بعد، رها کردن آن چون خداوند نمی‌خواهد ما از آینده خبر
 داشته باشیم / خداوند این استعداد را در بشر آفریده که بتواند دانش‌ها را کسب کند
 ولی مسأله‌ی بعد از مرگ را هر چه هم علم جلو برود، بشر نمی‌تواند درک کند / در مورد
 اذان و اقامه‌ی بچه که اصطلاحاً در کتاباد می‌گوییم: بچه را مسلمان کردن^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

چند تا سؤال رسیده یعنی یک نامه با چند سؤال، در مورد
 سرنوشت روح بعد از جدا شدن از بدن. آیا این سرنوشت فعلی خود را
 هیچوقت می‌دانستید؟ فرض کنید یکی، حالا شما را نمی‌دانم، فرض
 کنید یکی در سوریه به دنیا آمده تا مدتی چیزی نمی‌فهمیده بعد هم که
 فهمیده رفته مکه و با یکی آشنا شده بعد آمده ایران ازدواج کرده،

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۱/۱۱ ه. ش.

درویش شده. اگر از او می پرسیدند: سرنوشت تو چیست؟ نمی دانست. الان هم نمی تواند فکر کند که یک سوریه ای که پدر و مادرش در سوریه هستند خود را در اینجا می بیند. بنابراین بعد از آن جدا شدن روح از بدن هیچکس نمی داند، قرار هم نیست که بداند. این مثال را بارها گفته ام که شخصی گفت: چه داری زیر عبا؟ گفت: اگر می خواستم بدانی می گذاشتم روی عبا. حالا اگر قرار بود بدانید چیست؟ خدا امکاناتش را برایتان فراهم می کرد.

این را هم به نظرم گفتم که مدّتی خدمت حضرت صالح علیشاه هیئت و نجوم قدیم می خواندم (مدّت کوتاهی) پیش بینی هم می کردم مثلاً روی همان قواعد، زایجه ی طالع بکشم و چه و چه. بعد از مدّتی رها کردم که الان هم آنچه خواندم یادم رفته. خدا می فرماید که بعضی ها در عمر زیاد لا یَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ سَیِّئاً، بعد که علمی در مورد چیزی پیدا می کنند آن را ول می کنند من هم یادم رفته. بعد یک روز صحبت نجوم شد حضرت صالح علیشاه یک سوّالی، مطلبی صحبت کردند بعد به من فرمودند (فقط دو نفری بودیم) مدّتی دیدم نگاه نمی کنی نمی بینی؟ گفتم بله رها کردم. دیده اید، در تلویزیون دیده اید یک مسابقات و امتحاناتی هست که سوّال انحرافی می کنند، مثلاً حتّی

استادان که در کنکور هستند که از خود استادها سؤال می‌کنند و امتحان می‌کنند همین کار را می‌کنند. یکی از همین استادها می‌گفت من از دانشجو و داوطلبی پرسیدم که تنگه‌ی سوئز یا تنگه‌ی دیگری دو تا دریا را به هم وصل می‌کند چرا آب دریای اقیانوس اطلس از این دریا ۱۰ سانتی‌متر بالاتر است؟ هرکسی فقط شاید یکی دو نفر گفتند آقا چنین چیزی نمی‌شود که آب دو دریا به هم وصل باشند، بعد یکی بالاتر باشد، مابقی هرکسی چیزی می‌گفت. حالا گاهی هم از من یک چنین سؤال‌های انحرافی می‌کردند. سؤال کردند که من خدمتشان عرض کردم، گفتم: آخر قبلاً زایجه‌ی طالع می‌کشیدم حالا یا می‌شد یا نمی‌شد. اگر نمی‌شد که به اصطلاح خیت می‌شدم. اگر می‌شد هم باز مغرور می‌شدم؛ و به علاوه خداوند نمی‌خواهد ما از آینده خبر داشته باشیم. خدا نمی‌خواهد شما از یک ساعت دیگرتان خبر داشته باشید. چرا، به شما می‌گوید برنامه‌ریزی کنید من نیم ساعت دیگر می‌خواهم برنامه‌ریزی کنم بروم فلان جا و سوار شوم. ولی خبر ندارید که چه خواهد شد؟ اگر قرار بود و خداوند اجازه می‌داد و مصلحت می‌دانست که ما از آینده خبر شویم، حسی در وجود ما ایجاد می‌کرد که خبر شویم. الان خداوند می‌خواهد ما همه‌ی جهان را ببینیم عظمت آن را ببینیم چشم داده می‌خواهد که ما زنده بمانیم، معده داده و احساس

گرسنگی، می خواهد مزه‌ی چیزها را بدانیم هر چه می خواهد حسّش را آفریده اگر می خواست ما آینده را بفهمیم یک حسّی می گذاشت که ما بیچ را بیچانیم ببینیم بله پس فردا چنین کاری می شود به قول خیام:

از جمله رفتگان این راه دراز

باز آمده کیست تا به ما گوید راز

این یکی. و اما به یک عده‌ی دیگر این سؤال را من بخواهم جواب بدهم اینطوری جواب می دهم به یکی دیگر بگوئید و از دیگری سؤال کنید می گوید اصلاً روح چیست؟ غدد شما، غدد بدن، معده و چه و چه ترشحاتی در بدن ایجاد می کند این ترشحات برای شما این حالات را ایجاد می کند شما خیال می کنید وجود جداگانه‌ای است و اسمش روح است. اینها نتیجه‌ی فعالیت غدد داخلی بدن است. بنابراین اصلاً وقتی ما رفتیم دیگر رفتیم. شعر خیام را یادم رفته که:

از جمله رفتگان این راه دراز

باز آمده کیست تا به ما گوید راز

ما فقط قبول می کنیم، چون خدا گفته این کار را می کنم، بعد از مرگتان این سؤال‌ها را از شما می کنم. خدا می گوید: کارمندان من ایستاده‌اند هر کار بگویم می کنند، فرشتگان همان را انجام می دهند نه اینکه ما می دانیم و ما می کنیم، نه! خدا گفته پس انجام خواهد شد؛

نه بیشتر. در همه‌ی کتب علما راجع به اینکه روح چیست و وظیفه‌اش چیست و چه کار می‌کند؟ خیلی بحث شده و صحبت شده بعضی از همان‌هایی که معتقد نیستند که روح یک وجود مستقلی دارد یک خرده کوتاه آمدند و گفتند چون آثار و نتایجی که از این ترشحات و غدد داخلی بدن گرفته می‌شود و شما اسمش را گذاشتید روح (از قول او دارم می‌گویم) نه شماها این برای اینکه راحت‌تر بفهمید فرض می‌کنیم وجود مستقلی است به نام روح ولی ما چون وجود آن را از جایی شنیدیم که اصلاً جسم ندارد خود او می‌گوید جسم نیست من روح مستقلم، کیست؟ می‌گوید شما را من خلق کردم و وقتی خلقت کامل شد و من منظم‌تان کردم دستگاه‌های بدن را آنوقت از روح خودم در او دمیدم پس این گوینده هم جداگانه وجود دارد که به ما چیزی گفته و هم روح دارد که از روح خود در ما دمیده آن روح خودش و اصلش که خداوند است خداوند اصلاً تمام جریانات و چیزها را خود خلق کرده آفریده و به هر جهت از همه چیز اطلاع دارد. خدایی که خالق آسمان و زمین است در علم او هست دیگر وقتی می‌گوید: وَتَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۱، یک مقداری از آن علوم را ما قدرت داریم بشناسیم، همه‌ی غیب را قدرت نداریم بشناسیم. چون همه‌ی روح را خدا به ما نداده از

روح خودم در او دمیدم. پس یک مقداری می‌توانیم اطلاع داشته باشیم. مقداری که می‌توانیم، خدا خود داده، می‌گوید: عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، او که آدم را به زمین فرستاد هر چه در زمین وجود دارد و یا قابل وصول است همه‌ی علوم را و هر چه در زمین می‌تواند باشد همه را به بشر یاد دادیم. البتّه چطور یاد دادیم؟ کلاس نگذاشته که تخته سیاه بگذارد و یاد بدهد. این استعداد را در بشر آفریده که خود بشر برود و بتواند این دانش را کسب کند. این دانش همه‌جا نیست. بعضی جاها را معاف است و بشر نمی‌تواند درک کند، هر چه هم علم جلو برود. یکی از همین‌ها، مسأله‌ی بعد از مرگ است و اینکه مرگ چیست؟ البتّه خود مرگ را علمای طبیعی تعریف کردند که چیست؟ ولی مطلبی نیست که ما بتوانیم خودمان درک کنیم. مگر وقتی به آن برسیم. آنوقت هم زبانمان کوتاه است. بنابراین آنقدری که می‌شود فهمید باید از راه علم کوشید و علم آن را پیدا کرد برای این سؤال که بعد از مرگ چه می‌شود؟ ما البتّه چون خودمان روح داریم، می‌خواهیم ببینیم چه بلایی سرمان می‌آید؟ چه گفته‌اند؟ اگر اینها را بکنید، این بلاها سرتان در می‌آید. آن کار را بکنید این بلا سرتان می‌آید. ما همینقدر می‌توانیم بدانیم، بیشتر نه. ممکن است خیلی از حکما و علما و حتّی خیلی از پیغمبران بنی‌اسرائیل

چیزهایی گفته باشند آنها امر خدا و با اجازه‌ی خداست و نظر خود را گفته‌اند، ولی هیچکدام آن دنیا نرفته‌اند که برگردند. چرا دو نفر را خدا برد و برگرداند؛ سه نفر در واقع. هر سه پیغمبرانی بودند یکی پیغمبر خود ما که معراج رفت، یکی خونخ‌جدّ حضرت نوح و یکی هم ادریس که حالا شرحش یادم نیست. می‌خواست برود بهشت را ببیند خدا گفت: عجله نکن وقتی آمدی، اینجا جای می‌گیری و بالاخره خدا قبول کرد که بیاید و آمد و چه شد قصّه‌ای دارد. به هر جهت می‌گویند برگشت. ولی اینهایی هم که رفتند همه چیز را ندیدند، نفهمیدند که این مریخ که آنقدر می‌رویم دنبالش آب دارد یا ندارد؟ این مسائل آنوقت‌ها هم مطرح بود دیگر. همان چیزهایی را فهمیدند که خداوند به آنها نشان داد. پیغمبر ما که آنچه که دید بخیل نبود که به دیگران نگوید و انحصارطلب نبود که فقط خودش بداند و دیگران مجبور باشند از او پیروی کنند، می‌گفت. صریحاً تمام آنچه در معراج دید گفته شده. اینها مقداری از علمی است که خداوند اجازه داده و استعداد داده که بشر بیشتر از آن بفهمد من جمله این سوالاتی که شده اینها را حالا نمی‌دانم. اجازه بدهید بگویم: ان شاء الله شما هم به زودی ندانید، چون بعد از مرگ فهمیده می‌شود.

می‌خواستم در مورد اذان و اقامه‌ی بچّه بگویم که ما اصطلاحاً

در گناباد می‌گوییم بچه را مسلمان کردن. گذشت. صحبت کردم ولی این در مورد نسل بعدی و برای امنیت فکری نسل بعدی خیلی مؤثر است و این روابطی که شما با فرزندتان خواهید داشت یک مسأله‌ی ظاهراً کوچکی است هیچکس نمی‌داند و هیچ آثاری بر او نیست ولی چیزی که فراموش نمی‌شود یاد خداست.

مؤمن، آینه‌ی مؤمن است / علاقه و محبت زائیده و شعبه‌ای از ایمان / مؤمنین
 و طی مسیر سلوک / درباره‌ی فراگفتنی / در مورد مهریه / مسائل ازدواج روی عاطفه
 و مهربانی بهتر حل می‌شود تا قانونی / گذاشتن شرایط در اول ازدواج^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

حالاتی که برای انسان دست می‌دهد در موارد مختلف بعضی‌ها خیلی شبیه هم است که ممکن است با هم اشتباه شود و یا حتی مخلوط شود. در خیلی موارد این سؤال یا مطلب را نوشته‌اند باید مفصلاً یک وقتی بگویم که مؤمن آینه‌ی مؤمن است یعنی چه؟ این نه یک آینه‌ای باشد، در موارد عادی هم شده مثلاً یکی از آشنایان و دوستان قدیمی در ایام جوانی با هم، همکلاس بودیم خیلی هم علاقه‌مند، می‌خواهم او را ببینم. بعد از مدّت‌ها سی، چهل سال او را ندیدم حالا دعوت می‌کنم و می‌گوید می‌خواهم بیایم خدمت‌تان وقتی می‌آید می‌گویم او که آنی نیست که من دیدم، موهایش سفید شده، موهای من هم شده قدش کوتاه شده، چون قد در اثر سن کوتاه می‌شود آن

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۱/۱۴ ه. ش.

غضروف بین مهره‌ها ساییده می‌شود و قد کوتاه می‌شود. چشم او، یک عینک ته استکانی به چشم زده، من هم عینک دارم او آینه‌ای است. مؤمن آینه است. مؤمن حالا کار ندارم کافر، حالا من که مؤمنم ان شاء الله حالا فرض کنید او کافر. همین را به او گفتم چون گفتند فضول را بردند جهنّم، گفت: هیزمش کم است. من هم اینکه می‌خواهم تجربه به دیگری یاد بدهم یادم نمی‌رود. گفتم: لابد تو هم خیال می‌کردی من را می‌بینی همان سن قبلی‌ام هستم. من آینه‌ی توام، تو آینه‌ی من. اینجا ایمان به معنای مصطلحی که ما داریم نیست. یعنی آن انس و علاقه‌ای است که بین این دو هست. خودِ علاقه، خودِ محبّت زائیده و شعبه‌ای از ایمان است. شعبه‌ای یعنی شاخه‌ای است که از ایمان شده و حالا خودش است چرا؟ چون هر دو در یک راه هستند. فرض کنید شما که از اینجا می‌روید مشهد در هر جا نگاه می‌کنیم با دوربین همه‌ی عکس‌ها را می‌گیرید تمام راه، جزئیات را می‌بینید و کسی که این راه را رفته عکسی به شما نشان می‌دهد و می‌گوید: این عکس را در دهکده پای آن درخت برداشتی؟ می‌گویید: بله از کجا فهمیدی؟ می‌گوید: من همه‌ی این جاها را رفته‌ام حالا مؤمن وقتی مسیری را می‌خواهد سلوک کند، راه برود راه را می‌شناسد دیگری هم که در راه باشد از راه که بگوید، او می‌داند. البتّه مؤمن رویش مثل آینه سفید نیست و إنّی بلال حبشی سیاه سیاه بود. این

دل‌هاست وقتی در یک مسیر می‌رود یک نورافکنی هستند که نور می‌زند و مؤمنین را به خود جذب می‌کند. آن ایمان به همه یک جور می‌تابد. نورافکن همه‌جا نور می‌افکند بنابراین این دو نفری، دو مؤمنی که آینه‌ی یکدیگر باشند این دو نفر از آن نور مثل هم بهره بردند یکی نبوده که نور را بخورد برای یکی خوراکی باشد و برای یکی نور پوشیدنی باشد. نه هر دو یکی بودند خیلی اشعاری هم که بعضی شعرا گفتند گواينکه حاکی از وضع خودشان است ولی نشان‌دهنده‌ی حالاتشان است شعری که می‌گوید:

چنان وصل است جان تو به جانم

که هر چیزی که اندیشی بدانم

برای اینکه درک کرده باشید اولاً جسم تا حدّ زیادی تابع روح است. روح هم تا حدّ زیادی از جسم بهره می‌برد. خودبه‌خود خیلی‌ها وقتی پیر می‌شوند بداخلاق می‌شوند. این بطور طبیعی مسیری است به عکس، خیلی‌ها پا به سن می‌گذارند مهربان‌تر می‌شوند. من خیلی دیدم ولی بطور کلی دو تا انسانی که نزدیک هم هستند چون مؤمنین همه به هم رفیق هستند مثل برادرند بنابراین هر دو یک مسیر را طی می‌کنند هر کدام خبر دارند دیگری در کجای مسیر است هر دو هدفشان مثلاً رفتن مشهد است. (من مشهد را مثال می‌زنم برای اینکه دیگر ایرادی نگیرید اگر بگویم مقصدمان بیدخت است می‌گویند: های

اینها اصلاً امام رضا علیه السلام را قبول ندارند و حال آنکه من گفتم ما که امام رضا علیه السلام را قبول داریم شما هم که به ما می‌گویید هشت امامی پس چرا نمی‌گذارید برویم زیارت امام رضا؟ منظور، من همه‌اش مثال می‌زنم مشهد. این است که اولاً این افتخار ایرانی‌هاست که امام اینجا تشریف آوردند، خودشان در قصیده‌ی دعبل گفتند قبر نهم به طوس است. خیلی برای ما ایرانی‌ها اگر از جنبه‌ی ملی هم بگیریم مهم است به هر جهت بگذریم).

راهی که طی می‌کنند هر دو یک‌طور است. تقریباً هر دو هم می‌دانند در چه حالی هستند. البته آنهایی که این راه را بیشتر طی کردند از اینجا که رو به مشهد رفتند یکی رسیده به مثلاً بین راه شاهرود و یکی رسیده به تربت آن از این یکی خبر دارد اینها هست ولی به هر جهت هر دو ایمان است. این هم که به شاهرود رسیده یک مقداری از چیزهایی که رفیقش دیده را دیده است نه همه را ولی مقداری را دیده بنابراین این هم برای او آینه است و او هم همینطور. این غیر از فرافکنی است. اولاً فرافکنی ترجمه از لغت فرانسه است در روانشناسی که ترجمه‌ی صحیحی باشد فرافکنی از روحیه‌ی دیگری ناشی می‌شود از روحیه‌ای که در انسان هست که بعد که تشخیص داد در جایی خطا کرده دلش می‌خواهد یکی را پیدا کند که این خطا را به او بچسباند خودش صحیح نیست ولی نشان‌دهنده‌ی

این است که از خطا خیلی ناراحت است و بیزار است و می‌خواهد به دیگری نسبت دهد. حتی این روحیه‌ی انسان را که خود خدا آفریده و از همه‌اش خبر دارد یک شیطان را آفریده این شیطان مثل همان ستون‌های جمره که در حج ان‌شاءالله دیدید یا خواهید دید یا هر دو، یعنی هم دیدید و هم خواهید دید مثل ستون‌های جمره که ریگ به شیطان باید بزنند. شیطانی آفریده که مؤمنین وقتی اینطور خطایی می‌بینند به او بچسبانند. داستان مشهوری هست که یکی کاری کرد بعد گفت: بر شیطان لعنت. شیطان حاضر شد. گفت: چرا بر من لعنت، بر خودت لعنت. کجا فکر من به این خطاهایی که تو کردی می‌رسد؟ ولی به هر جهت خداوند شیطان را آفرید و به ما هم گفت که هر چه خطا می‌کنید از شیطان است که این خصلت ما را که می‌خواهد فرافکنی کند یعنی هر گناهی که خودش دارد می‌خواهد به دیگری نسبت دهد یا مقصری برایش پیدا کند، در واقع بر شیطان لعنت یعنی این تقصیر من نیست تقصیر شیطان علیه‌اللعنة است. بگیرید او را هر کار می‌خواهید بکنید. این غیر از آینه‌ی مؤمن است. چه شما نگاه بکنید و چه نکنید آن آینه است اگر نگاه کردید استفاده را می‌کنید ولی فرافکنی یک چیزی است که بعد از اینکه خطا کردید، بگردید دنبال اینکه مقصر پیدا کنید و این در توضیح همین مطلب در فرافکنی گفتیم که وقتی کسی خطایی می‌کند دنبال این است که مقصر واقعی را

کشف کند. حالا کس دیگر معکوسش ممکن است باشد مؤمن اینطوری است که وسواس دارد نکند خطا کرده باشد. البته در مواردی فکر کند که خطا کرده حالا نمی‌داند یا کرده یا نکرده، اگر مربوط به خدا باشد خداوند اغماض می‌کند. می‌گوید: خودت فکر کن هر چه تصمیم گرفتی من قبول دارم. تساهل و تسامح برای خداست. در واقع تو خودت فکر کن اما اگر در مورد دیگری باشد باز هم آنچه سهم خداست باز همین را می‌گوید در مورد آنچه سهم مردم است خود او فکر کند. از لحاظ احتیاط هم شده به دیگری کمک کند اشکال ندارد ولی مقصر نیست. مقصر وقتی است که خطایی کرده باشد کسی گفته است که ماشینی برای من نگه داشت که من رد شوم از خیابان، ماشین عقبی زد به او و خسارتی به او وارد شد. در اینجا خسارتی عین همین قبلاً برای من اتفاق افتاده بود. کنار دادرایی که کار می‌کردم با ماشین رد می‌شدم شخصی آمد رد شود من برایش نگه داشتم (من می‌گویم، یعنی راننده‌اش. می‌گویم من که راحت‌تر باشد) یکی از عقب آمد زد و دادرسا گرفته بود که یکی زد به این ماشین و او هل داده شد خورد به آن پیرمرد. بعد برای ضربه‌ی به پیرمرد این ماشین را مقصر دانستند که من وکیل او بودم دفاع کردم گفتم: این گناهی نکرده او کار خوبی کرده ایستاده. برای او خداوند خواسته این کار خوب را ضرر دیگری قرار بدهد و اینطور شده که کار بدی به او نسبت می‌دهد. بنابراین در اینجا

خطایی نیست ولی اگر کسی دستش برسد و به او کمک کند اشکالی ندارد. خیلی هم خوب است ولی غیر از آن گناهی ندارد.

و اما سؤال دیگری راجع به ازدواج‌ها و مهریه و اجراییه و این حرف‌ها شده است. بعد از اجرای صیغه‌ی ازدواج اگر عقد دائم باشد ذکر مهر لازم نیست ممکن است بعداً هر جور می‌خواهند توافق کنند ولی ذکر مهر لازم نیست. در صیغه‌ی ازدواج دائم ذکر مهر نیست ولی اگر مهر را ذکر کردند به محض انعقاد قرارداد آن مهریه ملک زن می‌شود و زن مالک آن مهریه می‌شود. بعد هم اگر عروسی هم کردند تمام مهر مال اوست اگر عروسی نکرده، طلاق دادند مهر نصف می‌شود یعنی نصف را باید برگرداند. اما مهریه چیست؟ بحث دیگری است خیلی مفصل که اینجا فعلاً جایش نیست خیلی‌ها مهریه را به اجرا می‌گذارند. برای فشار برطرف. حقشان است می‌توانند و حتی می‌توانند به این جهت تقاضای طلاق هم بکنند. اما کسی طلاق نمی‌خواهد، مهرش را هم می‌خواهد. طرف مهر را نمی‌دهد. چاره چیست؟ چاره این است که از یکی از خواسته‌های خود صرف نظر کند یا بگوید مهر را نمی‌خواهم یا بگوید طلاق می‌خواهم. به هر جهت مسائل ازدواج روی عاطفه و مهربانی بهتر حل می‌شود تا قانونی. هر قانونی نوشتند خرابترش کردند. مهمترین قانون‌ها قوانین شرعی است که این مردم را راضی نکرده است برای اینکه هیچکدام به اصول اولیه‌ی دین توجه ندارند.

به هر جهت اوّل که ازدواج می‌کنند شرایط را طوری قرار دهند که طرف نتواند کاری کند. اوّل ازدواج هم می‌شود هر شرطی گذاشت من مثال زده‌ام شیخ محمّد یزدی در قباله‌ی ازدواج خود نوشته بود، زخم برای جوجه و مرغی که دارم استخوان بکوبد و این شرط هم قابل رعایت بود. به هر جهت هر شرطی می‌خواهند باید بکنند.

اربعین / در مورد رسم گرفتن چهلم / موسی علیه السلام، میقات و زیارت خداوند
در چهل روز / درباره‌ی چله و ریاضت / در رحم مادر هر چهل روز انسان یک
مرحله‌ای پیدا می‌کند / سقط جنین، دیمی جنین بعد از چهار ماه (یعنی سه تا چله)،
دیمی یک انسان کامل است^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

چون جمعه‌ها معمولاً در قسمت خانم‌ها می‌آمد و امروز هم به حساب جمعه، حالا نه به حساب عزاداری و گفتم بیایم سری بزنم همینقدر که سلامی بکنیم و اینکه چرا این اربعین یعنی چهلم رسم شده؟ البته همانطوری که گفتم جابر بن عبدالله در چهلم آمد و برنامه‌ریزی کردند و حضرت سجاد علیه السلام در چهلم تشریف داشتند ولی چهل از قدیم رسم بوده؛ چهلم هر مسأله‌ای. که حافظ این را به این عبارت رندانه‌ی خود به اصطلاح در آورده حافظ می‌گوید:

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۱/۱۶ ه. ش.

ای صوفی شراب آنگه شود صاف

که در خمیره بماند اربعینی

این از حافظ است. از آن اوّل به قولی خمیر کردن گِل آدم و ساختن آن و اخباری که هست چهل روز و چله گفته‌اند. هر چهل روز یک کاری. بعد برای پیغمبران هم همینطور.

در مورد حضرت موسی علیه السلام آیاتی هست که خداوند به موسی گفت: بیا و او را آورد بالا. یعنی به اصطلاح ما گفت در چله و ریاضت شروع کن. بعد که سی روز شد موسی فکر کرده بود که وعده‌ی خداوند سی روز است. خواست برگردد خداوند گفت: وَأَمَّا نَهَا بِعَشْرِ فَمَمِّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً^۱، خواست برگردد خداوند ده روز دیگر او را نگه داشت. بعد از ده روز او را مرخص کرد و آمد برگشت به دنیای ما. فَمَمِّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً، ملاقات خداوند چهل روز است. این ماند دیگر که میقات، زیارت خداوند و وصل و دیدار خداوند چهل روز است. حالا آنجا نفرمود که چرا من گفتم چهل روز؟ چرا از اوّل نگفتم چهل روز؟ چون موسی استنباط کرد که میقات خداوند سی روز است ولی بعد خداوند او را نگه داشت تا جایی که فَمَمِّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً کامل شد وعده‌ی خداوند میقات خداوند چهل روز.

اینها مثل اینکه خداوند در روش تدریجی خود به عدد چهل

تکیه می کند. خداوند می گوید: خطاب به انسان ها می گویند لَرَكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ^۱، شما را آماده کردیم به این طریقی که هستید، درجه به درجه، حالت به حالت، یعنی حالاتتان تغییر کرد. یعنی هر مرحله ای بعد از مرحله ی دیگر. این مراحل مختلف به وجود آمدن انسان چهل روز است. انسان که حالا به وجود می آید این انسان نسل حضرت آدم علیه السلام است همانطوری خلق می شود که حضرت آدم علیه السلام خلق شد. با این تفاوت که حضرت آدم علیه السلام نه پدر داشت و نه مادر، ما هم پدر داریم و هم مادر. غیر از این، همه چیز مثل هم است. بنابراین به خلقت الان خودمان در رحم مادر هر چهل روز (تقریباً چهل گاهی ممکن است اگر ضعف بدنی باشد یا قوت بدنی یا داروهایی، کمی تغییر کند اما معمولاً هر چهل روز) یک مرحله انسان پیدا می کند. در آیه ی دیگری هست خَلَقْنَاكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ^۲، خلاصه درجاتی انواع و اقسام مراحل که انسان می پیماید قبل از اینکه وجود مستقلی پیدا کند تا چهار ماه یعنی صدویست روز یعنی سه تا چله در این صدویست روز، خلقت اولیه کامل شده است. آنوقت که کامل شد خداوند روح جداگانه ای به او می دهد تا حالا اینکه اینجا بود جزء مادر بود هر چه خداوند می خواست بدهد به مادرش می داد، با

۱. سوره انشقاق، آیه ۱۹.

۲. سوره حج، آیه ۵.

مادر بود از حالا به بعد مستقل می‌شود. این است که اطبای قدیم هم، دارو که می‌خواستند برای بچه‌ها بدهند، بچه‌های شیرخوار، دارو را به مادرش می‌دادند؛ البته مادری که بچه‌اش را شیر می‌داد و بهترین معالجه برای طفل شیرخوار همین است، نه بچه‌ی ده ساله شیر مادر بخورد، نه! برای اینکه مادر که می‌خورد چون وجودش کامل است ساختمان بدنش کامل است، این مواد را جذب می‌کند خون خودش و در شیرش که به بچه می‌دهد این چیز زائدی نیست. این است که خیلی اوقات می‌بینید دواهایی که می‌دهند برای بچه‌های شیرخوار کم اثر یا بد اثر است. اینطوری است از این تاریخ وجود مستقلاً پیدا می‌کند تا رسید به این درجه این خلقت خداوند خودش کاری کرده، طوری کرده.

در تمام علوم دیگر هم هست که روشن باشد مثلاً می‌دانید در دیه که می‌گویند: اگر کسی را از بین ببرند یا ناقص کنند مبلغی را باید بدهند و جبران کنند. حالا خوب است یا بد است، بحث دیگری است، به هر جهت باید جبران کنند. این در مورد جنین هم هست یعنی اگر کسی موجب شد با حمله‌ای یا ضربه‌ای، زن حامله‌ای سقط جنین کرد آن جنینی را که از بین برده یک دیه‌ای باید بدهد، جبران کند. این دیه فرق می‌کند. اگر چهل روزه باشد یک مقدار است، هشتاد روزه باشد بیشتر است و همینطور فرق دارد تا وقتی که چهارماه تمام می‌شود.

وقتی تمام شد دیه‌ی یک انسان کامل است. یعنی اگر موجب شد جنینی که چهار ماه و نیم، پنج ماه که بزرگ است سقط شد، مثل اینکه یک انسان را کشته باشد؛ انسان مستقل. برای مسائلی که تدریجی است عدد چهل را خداوند در همه‌جا حکم کرده است، این چهل که ما بشرها در زندگی گرفتیم از این نظر است.

در مورد حالاتی که به بعضی ها رخ می‌دهد اگر اختیاری باشد خیلی بد است و اگر به اختیار نباشد ممکن است دیگران را به اشتباه بیندازد و همراه کند! اگر حال جذب، واقعاً حال نباشد و ارادی باشد، ضرر دارد و در همین دنیا کوشش می‌رسد! تمرکز حواس در انسان، تمرکز در ذهن سالک در یک زمینه صحیحی^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یک حالاتی که برای بعضی‌ها رخ می‌دهد، اگر اختیاری باشد که خلاصه خیلی بد است. اگر به اختیار نباشد دیگران را ممکن است به اشتباه بیندازد. شما لابد خیلی شده برای مثال، منزلی می‌خواهید بروید یا آدرسی که تا حالا نرفته‌اید از بچه‌های توی کوچه سؤال می‌کنید که کوچوی فلان کجاست؟ منزل فلان؟ او می‌گوید که: از این طرف، از آن طرف، چه کار بکنید. می‌روید آنجا. وقتی رفتید آنجا از آن آدرس پرسید. از بقالی... که اینجا کجاست؟ می‌گوید: باید برگردید، بروید فلان جا. این می‌بیند باید برگردد همانجا، اصلاً بیخود آمده است. آن،

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۱/۱۷ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

آدرس غلط داده است. یک اصطلاح شده «آدرس غلط دادن» که می‌گوییم. حالا گناه این گم شدن، یک مقداری به گردن همان است، منتها بچه گناه ندارد، نمی‌فهمد. گناهش به گردن آن کسی است که این را همراه کرده است. بنابراین مواظب هم باشید. این حالات اینطوری حتی اگر غیرارادی شما هم هست، دیگران را ممکن است همراه کند.

یکی از آقایان آمد گفت که من همه‌ی این دستوراتی که دادید (تازه مشرف شدم) البته انجام می‌دهم ولی هیچ آن حالات به من دست نمی‌دهد. گفتم: اتفاقاً صحبت من جواب تو بود. آن حالات را، اصولاً حال، یک چیزی نیست که به اختیار شما باشد که آن را هدف قرار بدهید. اگر هدفتان این باشد که اینطور حالات به شما دست بدهد، نه! حال، مثل مهمانی است که از جانب خدا می‌رسد. هر حالی رسید، مهمان، هر کی باشد می‌گویند: مهمان هرکسی هست... مهمان است، خدا فرستاد، همان حال درست است. منتها اینکه خیلی‌ها از زحمت سلوک می‌خواهند راحت بشوند، دلشان می‌خواهد، این طبیعی است. می‌گویند، متوسل می‌شوند به حال جذبه، دلشان می‌خواهد آنطوری بروند ولی این ارزشی ندارد. اگر آن حالی که آن جذبه است به صورت حال نباشد واقعاً، و ارادی باشد، اصلاً ضرر دارد.

یک مرتبه، مثال زدم برایتان. یک درویشی بود، پیرمردی

قدیمی، من که جوان بودم و نوجوان بودم، او یک پیرمرد هفتاد ساله بود. خدا رحمتش کند. حالاتی داشت، مشت می‌زد، گاهی غیرارادی البتّه، حالتی، گاهی هم روی عادت. عادت کرده بود. یک وقتی هم با مرحوم آقای حاج شیخ عماد رَضِيَ اللهُ عَنْهُ (از واقعاً مشایخ بزرگوار) این خودش هم درویش قدیمی بود البتّه، احترامش را می‌داشتند. خدمت آقای حاج شیخ عماد که می‌رفت برای مثال مصافحه می‌کرد، کله‌اش را تکان می‌داد و می‌زد به زانوهای ایشان. ایشان هم که پیرمرد هشتاد، نود ساله، یک مرتبه ایشان برای امتحان که ببینند عمدی است یا غیر عمدی، وقتی این سرش روی زانوی ایشان بود آهسته دو تا گوشش را گرفتند، این یکدفعه تا آمد سرش را بزند بالا درد آمد، نگاه کرد و رو کرد به آقای حاج شیخ عماد و گفت: آقای حاجی شیخ بنامم. یک همچین عبارتی. اینطور چیزها اگر ارادی باشد در همین دنیا هم گوشمالیش می‌رسد. این که می‌گویند: گوشمال، اینطوری است.

اما اگر غیر ارادی باشد یا ارادی هر دو، در نظر واقعی و ظاهری در دیگران اثر می‌کند. البتّه اگر غیرارادی باشد خودش خطایی نکرده ولی اگر ارادی باشد خطایی کرده و آن خطا موجب گمراهی دیگران می‌شود که دیگران خیال می‌کنند چون اینطوری نمی‌توانند باشند پس خیلی عقب مانده‌اند، نه! در دین منظور از خیلی از اذکار و اعمال این است که تمرکز حواسی در انسان ایجاد بشود منتها این تمرکز حواس

نباید روی خلاء باشد. شما نگاه می‌کنید. اینجا ممکن است به یک عکس خیره بشوید، مدت‌ها ببینید. ولی اگر به یک فضای خالی خیره بشوید، امکان اشتباهات در درون شما هست. افکار غلط، همه‌ی اینها هست. دیدید وقتی مثلاً خواب، می‌خواهید بخوابید، خوابتان نمی‌آید چون به خلاء تمرکز پیدا می‌کنید، هیچی توی فکرتان نیست، جز خواب. تمرکز پیدا کنید خیال دارید که بخوابید، افکار مختلف می‌آید. این است که درویشی می‌گوید: در همین لحظه‌ای که هم زمان با اینکه ما می‌خواهیم در ذهن سالک تمرکز ایجاد بشود، می‌خواهیم این تمرکز در یک زمینه‌ی صحیحی باشد. این است که ذکر قلبی که داده شده، همین است که موانع زیاد را از شما بگیرد، یعنی حواستان به جای دیگر نباشد. سعی می‌کند آن که مدتی فکر نکنید جز این مطلب. در این صورت خداوند این را در نظر می‌گیرد. منتها این نیست که چون شما خدا را احضار کردید، خدا هم فوری بیاید پیش شما. این ذکر و اینها به منزله‌ی احضار نیست. به منزله‌ی حضور است. یعنی خدایا من دم درِ خانه‌ی تو ایستاده‌ام، در را باز کن، من را بپذیر. گاهی در را باز می‌کند، یک سلام و علیکی اینطوری می‌کند و بعد دومرتبه در را می‌بندد. گاهی اوقات در را باز می‌کند و می‌گوید: بفرماید داخل. اینها دیگر به عهده‌ی شما نیست. شما رفتید به مهمانی خداوند. بار خواسته‌اید. اگر به شما بار داد... ولی خداوند هم یادش نمی‌رود. همه

چیز را ضبط می‌کند. همین، می‌داند که شما آمدید دمِ در، هستید، همین را به حسابتان می‌گذارد، ولی لازم نیست بیاید با شما بنشینند صحبت کند. اگر حالتی به شما دست داد، به اصطلاح یک دریچه‌ای از قبول هست، شما را قبول کرده، ولی در را که بست، شما را رد نکرده، اینطوری قبول کرده است. می‌گوید: به خودت اختیار دادم خودت برو ذکر من را بگو، مثل اینکه با خودم هستی. این هم فقط به مصلحت خود شماست که این کار را می‌کند. نمونه‌هایش هم در تاریخ هست که صحبت شد و هم در زمان خود ما و نمونه‌هایی و مثال‌هایی برای این مطالب هست که خودتان می‌توانید درک کنید. اما این حالات به هیچ‌وجه دلیل پیشرفتی نیست برای دیگران. ممکن است کسی که ساکت باشد، هیچ‌حالاتی از این قبیل نداشته باشد. این مثال را هم زدم برای شما که مرحوم حاجی صدر هر روز عصر که حضرت صالح‌علیشاه می‌نشستند، می‌آمد آنجا می‌نشست. پیرمردی بود از ایشان هم مسن‌تر بود. خیلی آرام، ساکت بود، هیچ حرفی نمی‌زد. بعد یک درویشی خیلی... از آن مسافران بود یا... آمده بود خیلی... یکی دو بار یک سر و صدایی کرد. بعد حضرت صالح‌علیشاه خطاب به او گفتند این سر و صداها، این حالات مختلف که برایت پیدا می‌شود از آن شرابی است که می‌خوری. از آن نوشابه‌ای است که می‌خوری. یک جرعه به تو دادند و خوردی، اینطوری سر و صدا می‌کنی. نگاه کن این پیرمرد،

هفتاد سال است از آن خُم خُم می خورد، تکان نمی خورد.

بنابراین اگر بتوانید، هرکسی خودش را نگه دارد (همان‌هایی هم که حالات غیرارادی دارند، آنهایی که تصنعی می‌کنند که اصلاً گناهکارند) آنهایی که غیرارادی است سعی کنند بر اراده‌ی خود مسلط بشوند و جلوی خودشان را بگیرند که دیگران را به اشتباه نیندازند؛ ان شاء الله.

آشنایی با علوم مختلف و تشویق حضرت صالح علیشاه / علمی که از فلسفه جدا شد و
متخصصینی که در این رشته پیدا شدند / ضررها و حُسن‌های رشته‌های علوم که امکان
تحقیق دقیق، بیشتر از قبل فراهم شده است / ارسطو معلم اول و فارابی معلم
دوم، می‌گفتند معلم کسی است که تمام علوم زمان خود را بلد بوده و در بعضی
متخصص باشد و یک علم یا هنر تازه‌ای از خودش اختراع کرده باشد / ایجاد
این روحیه که هرکاری می‌کنید همه را در نظر بگیرید، خیلی مهم است^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

من یک وقتی حضرت صالح علیشاه هم تشویق می‌کردند و به
هر یکی از این فضیلت‌ها (فضیلت نیست، به این دانستن‌ها) یک سری
می‌زدم. مثلاً یک وقت کف‌شناسی بلد بودم، مسابقه‌ای دادم در
روزنامه‌ها برنده شدم. سال ۱۳۲۲ یا ۱۳۲۳، آنوقت‌ها یعنی شصت و پنج
شش سال پیش، از هیئت و نجوم چهار کلمه خوانده بودم، علم

۱. صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۱/۱۸ ه. ش.

قیافه‌شناسی که قدیم می‌گفتند فراست که فراست به معنی هوشیاری هم هست که مثلاً از رنگ این بفهمم که از چه ساخته شده؟ این را فراست می‌گویند. الان هم کتب عربی دارم از اینطور کارها زیاد می‌کردم. مدتی تجارت می‌کردم در همان سن کم سن شانزده هفده سالگی. تجارت می‌گویم، برای اینکه نگویم کاسبی خیلی کارهای کوچک. این در واقع از مرحوم آقای نورعلیشاه جدّ خودم دارم. ایشان هم بسیاری از چیزها را بلد بودند. کتاب *نجد/لهدیة* که الان خطی‌اش در کتابخانه هست و بسیاری از علوم که حتّی اینکه حالا می‌گویند شعبده بازی، هیپنوتیزم و یوگا و برای همه‌ی اینها چیزهایی و نوشته‌هایی داشتیم البتّه این در ذهن ما یک آش شله‌قلمکاری درست می‌شود همه چیز قاطی است ولی خیلی خوب است به این معنی امروز در دنیا در پیشرفت علم خود علم از فلسفه جدا شد همه‌ی اینهایی که ما علم جدایی حسابش می‌کنیم جزء فلسفه بود. یکی‌یکی جدا شد و متخصصین در همان رشته پیدا شدند بعد باز همان رشته‌هایی که پیدا شد ازش رشته‌های دیگری پیدا شد خود طب یک ابوعلی سینا طبیب بود هر جایی دردی داشتند به او می‌گفتند اگر کسی موی سرش هم درد می‌کرد، می‌گفتند ابوعلی. سرطان هم داشت، ابوعلی. هر چه بود به او می‌گفتند. بعد که علم پیشرفت کرد دیدند یک ابوعلی سینا نمی‌تواند همه چیز را بداند. تخصص پیش آمد. اوّل جراحی را جدا کردند. قدیم

جراح‌ها طبّا بودند، شکسته‌بندی را جدا کردند یک طبّی شد. البته اینکه حالا شکسته‌بندها هیچ... ندارند و متأسّفانه کارهایشان خیلی خوب نیست از شکسته‌بندهاست نه از شکسته‌بندی. بیماری‌های روانی جدا شد یک رشته طبّی خاصی برای بیماران روانی شدند. از آن طرف روانشناسی از فلسفه جدا شد و یک شاخه با این طبّ روانی ترکیب شد و روانکاوای درآمد. الان آنقدر علوم رشته‌هایش جدا شده که اگر ما بخواهیم اسامی آنها را بگوییم نمی‌شود. این حسن را دارد که در هر رشته‌ای امکان تحقیق دقیق، بیشتر از قبل فراهم است. ولی ضرری دارد این است که (مسأله‌ی خیلی معذرت می‌خواهم می‌گویند: چه... به شقیقه چه ربطی دارد؟) حالا تا یک حرفی می‌زنی یک چیزی می‌گویی، علم می‌گوید فرض کنید معده درد می‌کند می‌رود پیش دکتر و می‌گوید نمی‌دانم چیست؟ فعلاً این دوا را بخور تا آرام شود و بعد برو پیش فلان دکتر ارتباط اینها را با هم نفهمیدند و حال آنکه پیش طبیب عمومی می‌رفتید، می‌گوید: این از تغذیه است، نمی‌گوید برو پیش متخصص تغذیه که الان اینجا هم متخصص تغذیه داریم. نمی‌گوید برو پیش متخصص تغذیه می‌گوید از تغذیه است. دانشمند اولی نمی‌گفت: چیست؟ می‌گوید از تغذیه است و خودش هم دستوری می‌داد و انجام می‌شد. این آش شله‌قلمکاری که گفتم در ذهن ما ایجاد می‌شود. حُسنش این است که دیگر آن پروفیسور ذهن ما به این نمی‌گوید برو

پیش کس دیگر. خودش بلد است با هم یک چیزی در می‌آورد.

این رسم در قدیم بیشتر بود و به اصطلاح از هر چیزی اطلاعات کمی داشته باشند. کما اینکه می‌گوییم ارسطو معلّم اوّل بود، معلّم دوّم که دیگر سوّمی نداشت فارابی. یا بعضی می‌گویند بوعلی سینا ولی نه، فارابی مشهور است. می‌گفتند معلّم کسی است که تمام علوم زمان خود را بلد باشد و در بعضی‌ها متخصص باشد و یک علم تازه‌ای یا هنر تازه‌ای خودش اختراع کرده باشد که ارسطو می‌گویند علوم را بلد بود و به نظرم علم موسیقی را هم او درست کرد یعنی اصوات و اینها. فارابی را بعضی می‌گویند بلد بوده خیلی مشکل بود کسی تمام علوم را بلد باشد منتها از این کتابی که می‌خواهند بنویسند پایه‌ای از همه چیز باید یاد می‌گرفتند روش‌های تدریسی که الان هست که هر روز هم روش آموزشی را عوض می‌کنند نمی‌دانم صحیح هست یا نه؟ تا یک پایه‌ای همه چیز باید بدانند از آنجا به بعد تخصص می‌شود. منتها در قدیم اگر اینطوری بود که دروس مشترکی باشد این دروس مشترک را طوری یاد می‌دادند که شاگرد بفهمد کجا به درد او می‌خورد نه به صرف نمره که یک بیست به او بدهند و هیچی بلد نباشد، نه! یاد می‌دادند که یاد بگیرد مثل اینکه الان خیلی‌ها، کسانی که اوّل بطور عملی چیزی را بلدند و بعد می‌روند علمش را یاد می‌گیرند، خیلی ارزش آنها بیشتر از دیگران است. کارگران برق اینها عملاً می‌دانند، نه لغت الکترون

شنیدند نه اتم. اینکه برق وصل می‌شود و جرقه می‌زند او اگر برود درس بخواند آنوقت می‌فهمد. درس حُسنش این است که خداوند محصول را داده بیرون نتیجه را هم گفته می‌خواهی بفهمی این است. مثل اینکه خداوند به آدم یاد داد گندم بکار، آب بده، نان در آور و بخور. یا آدم و نسل آدم کم اطلاع بودند. دارد در قرآن قابیل وقتی برادرش هابیل را کشت، جنازه‌ی او بود نمی‌دانست چه کار کند؟ حتی آنوقت‌ها جز خودشان کسی نبود؛ هابیل، قابیل، آدم و حوا. وقتی آدم آمد از قابیل پرسید هابیل کو؟ گفت: چه می‌دانم به من که او را نسپردی. این معلوم است دیگر کراهی زمین بود و اینها. ولی آدم پرسید و قابیل هم جواب رد داد. قبلاً خدا به او یاد داده بود. نگاه کرد دید کلاغی با کلاغ دیگر دعوا کرد او را کشت بعد با نوکش خاک را زد کنار، کلاغ را دفن کرد. او هم یاد گرفت. خاک را کند و گفت: من از یک کلاغ هم کمترم. او به من یاد داد. به این طریق از جزئیات امر بشر یاد گرفت همین چیزهایی که دید و این یاد گرفتن‌ها پایه‌ی علوم شده همانطوری که قابیل از کلاغ یاد گرفت ما هم از هر موجودی باید یاد بگیریم و

شخص باید که گیرد اندر گوش

ور نوشته است پند بر دیوار

نوشته یعنی چیزی را بدون هدف در جایی دیدید توجه کنید به این طریق ما کم‌کم آمدیم جلو، بنابراین هیچیک از چیزهایی که

شنیدید و یاد گرفتید بی‌ارزش خیال نکنید، بشر خردخرد آمده جلو. هر کدام را که فهمیده و یاد گرفته به دیگری و رفیقش گفته، آن رفیقش زحمت کشیده برای چیز تازه، یک قدری رفته جلو، همینطور قدم‌به‌قدم رفته جلو تا این وضع فعلی.

در یک سوره‌ای به‌نظم سوره‌ی حشر باشد، *يُخْرِطُونَ يُؤْتَمَمُ بِأَيْدِيهِمْ*^۱ خداوند وقتی می‌خواهد، خود یهودیان در آنجا در عربستانی که همه بیابانگرد بودند از نظر دانش جلوتر از آن‌های دیگر بودند، منتها این دانش را در راه خطا به‌کار می‌بردند. مثلاً بعد از ظهور اسلام، اسلام دین توحیدی است البته اسلام آن‌ها مثل اسلام حالا نبود اسلام ساده‌ای بود که می‌گفت *قُولُوا لِلَّهِ إِلَّا اللَّهُ تَعَلَّجُوا* به‌هرجهت عرب‌ها از یهودی‌ها می‌پرسیدند: ما بهتریم یا این دینی که آمده؟ این بی‌انصاف‌ها فکر نمی‌کردند که این عرب‌های وحشی خدا را هم قبول ندارند و بت‌پرست هستند اگر هم به‌قول آن‌ها این دین بد و یا ساده باشد خداشناس است و از این نظر با یهودی‌ها هم‌قدم است، این‌ها می‌گفتند شما بهتر از این‌ها هستید. یعنی بت‌پرستی بهتر است و اگر خوب بود ما می‌رفتیم مسلمان می‌شدیم. منظور، از علم استفاده می‌کردند و خداوند هم این‌ها را به این غرور دچار کرد که یکی از قبایل یهودی به پیغمبر اصرار کرده بودند گفته بودند برو از شهر بیرون که ما خرجت را هم می‌دهیم و این‌ها برای

۱. سوره حشر، آیه ۲.

اینکه اهل حقّه‌بازی بودند، بعد خلاصه طوری شد که اینها از ترس خانه‌های خود را خراب می‌کردند و فرار می‌کردند. خانه‌های خود را خراب می‌کردند برای اینکه به دست مسلمین نیفتد. حالا بشر آن روز اقلًا پیغمبر را داشت، الان که ندارد. ولی مع‌ذلک آن را دارد که الان ما بمب می‌سازیم که خودمان را خراب کنیم. چهار تا بمب اتم کافی است که همه‌ی کره‌ی زمین از بین برود. يُخْرِبُونَ يَوْمَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ آنها هم گفتند خانه‌هایشان را خراب می‌کنند به دست خودشان و به دست مسلمین هم خراب می‌کنند. خراب می‌شود و غصب می‌شود حالا هم همینطور شده.



این نقل‌هایی که آوردند و دارند می‌دهند، البته این نقل‌ها را نمی‌شود کوچک کرد و به دیگری داد، اما می‌شود که عوض چهار تا یکی برداریم. این مسائل جزئی را من می‌گویم، این مهم نیست ولی ایجاد این روحیه که در هر کاری که می‌کنید همه را در نظر بگیرید. این روحیه خیلی مهم است و با این کارهای جزئی این روحیه کم‌کم در ما پیدا می‌شود و مستحکم می‌شود. این است که من یادآوری می‌کنم ولو به‌صورت طنز یا هرچی.

درویشی در امور سیاسی دخالت نمی‌کند ولی درویش باید زیرک و با سیاست باشد و از وضعیت جهان و وضعیت اجتماعی بهره‌ی معنوی ببرد / در جواب کسانی که می‌گفتند درویش مابنی حال و حوصله‌اند و غیرت ندارند، می‌گوییم غیرت، کَلْمٌ در اختیار فقر است / در دفاع جانانه‌ایم / شق القمر و چیزهای عجیب و غریبی که از پیغمبران می‌خواستند / در مورد ناقصی صلاح^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

من گوشم یک خرده اشکال دارد، گوش من گاهی عیب پیدا می‌کند الان سمعکم کار نمی‌کند. یک مهندس لازم دارم همیشه بغل دستم باشد که برایم درست کند. ولی از لحاظ آمدن به مجلس راحت‌ترم به دلیل اینکه لازم نبود اول ورود سمعک را خاموش کنم. حالا هر چه جیغ و داد می‌خواهید بکنید اشکال ندارد، من نمی‌شنوم. ولی حرف را می‌توانم بزنم. اگر حرف مرا می‌خواهید بشنوید دیگر

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۱/۲۱ ه. ش.

صحبت نکنید و به این گوش بدهید.

دو سؤال رسیده یکی راجع به مسائل جاری، البته پندصالح را اگر دقیقاً بخوانید در آنجا ایشان نوشته‌اند که درویشی در امور سیاسی دخالت نمی‌کند. ولی بعد در جایی دیگر نوشته‌اند که درویش باید زرنگ باشد، کیس باشد، زیرک و با سیاست و از وضعیت جهان و وضعیت اجتماعی بهره‌ی معنوی ببرد یعنی همان بیانی که من در یک عبارت جمع کردم و گفتم درویشی در سیاست دخالت نمی‌کند ولی درویش‌ها آزادند. همانطوری که فرض کنید درویشی که تجارت می‌کند آهن می‌خرد و می‌فروشد مثلاً این حساب می‌کند کارخانه‌ی ذوب آهنی که در برزیل بوده، این خراب شده و معلوم نیست حالا درست کنند و معدن آهنی که در فلان جا بوده ریزش کرده و از کار افتاده، می‌گوید آهن گران می‌شود. آهن می‌خرد برای اینکه وقتی گران شد بفروشد و استفاده کند. این است که ذره‌بین اگر بگذارند همین مسائل سیاسی یعنی زیرکی، یعنی اوضاعی که به دستش نیست طوری کند که به نفع او دربیاید و همینطور فکر کند و از خوبی و بدی هر تصمیمی دقیقاً بررسی کند که آیا مصلحت هست این کار را کند یا مصلحت نیست؟ دلایل همان دلایلی است که همه می‌بینند. غیردرویش هم می‌بیند. منتها درویش چون در همه چیز نقش خدا را می‌بیند در این صورت دید او قوی‌تر است. خداوند برای اینکه او را کمک کند یک خرده افکار او

را هدایت می‌کند. ولی به هر جهت امری نیست که من بگویم. ولی بهتر این است که از کس دیگری سؤال کنید. برای اینکه در این مسائل من به عنوان مشورت هم جواب نمی‌دهم. ولی همیشه در نظر داشته باشید که بنابر شرایط مختلف وظایف جدیدی ممکن است به انسان از طرف خداوند محول شود، هیچکدام نباید دیگری را کوتاه کند. مثلاً فرزند مادام که پیش پدر و مادر هستند وظیفه‌ی آنها احترام و اطاعت نسبت به پدر و مادر است و وقتی که خرده ضعفی پیدا کردند از اینها مراقبت کند و اینها را شاد نگه‌دارد و نسبت به پدر و مادر این وظیفه را دارد. پس فردا این خانم یا آقا ازدواج می‌کند یک وظیفه‌ی جدیدی به گردن اوست. تا دیروز اصلاً کس دیگری را نمی‌شناخت؛ خود او بود و پدر و مادر. حالا این وظیفه که می‌آید نباید یا وظیفه‌ی قبلی را فراموش کند و همه‌اش به زن و بچه‌ی خود بپردازد و یا اصلاً خانواده‌ی جدید را حساب نیاورد. باید بین اینها را جمع کند. مشکل بودن راه هم در همین موارد است. به عنوان مثال بعضی به من می‌گویند شما که گفتید در سیاست دخالت ندارید. گفتم: بله. می‌گویند: پس چرا راجع به انتخابات گفتید؟ این برای این است (می‌گویم تا از هر کدام از شما هم پرسیدند بتوانید بگویید) یک امر عدم دخالت در سیاست یک اصل است ولی این اصل بالای هر اصلی قرار نمی‌گیرد. لَإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هم اصلی است ولی این بالای آن قرار نمی‌گیرد؛ هر چیزی جای خودش. یک اصل دیگری

داریم که به فرد فرد ما برمی‌گردد؛ نه به جمع ما. به فرد فرد برمی‌گردد و آن این است که مَنْ لَمْ يَشْكُرْ لِلْخَلْقِ لَمْ يَشْكُرْ لِلْخَالِقِ کسی که از مخلوق تشکر نکرد از خدایش هم تشکر نمی‌کند. و این اصل بالاتر از آن است. برای اینکه از بزرگان و ائمه‌ی بعدی گفته شده و محدود هم نکردند برای امروز و فرداست اصل کلی است و امام معصوم هم گفته است اولاً من گفتم که بنده‌ی کوچک امام معصوم هستم. من یا اسلاف من و به علاوه مربوط به همین زمان و همین مکان است. بنابراین اگر تعارضی بین این دو شد آن اصل را باید رعایت کرد و این اصل را هم تا حدی رعایت کرد که به آن ضرر نزند. بله ما در اینجا فقط برای اینکه اظهار تشکری کرده باشیم این تصمیم را گرفتیم و دیگر هم چنین تصمیمی نمی‌گیریم. برای اینکه این وظیفه‌ی خود را انجام دادیم و باید هم انجام بدهیم. هنوز هم من با این وجود از... آنوقت بعضی این ایراد را از من گرفته‌اند (بیشتر غیردرویش‌ها) درویش‌ها به‌عنوان سؤال پرسیدند که من می‌گویم. می‌گویند هنوز در روحیه‌ی شما تخم سیاستی که کاشتنده‌ست. ممکن است باشد، چون از کنه وجود هرکسی حتی خودش هم دقیقاً مطلع نیست. خداوند مطلع است. ولی من خواسته‌ام رعایت همه‌ی اصول اخلاقی را بکنم. این برای اینکه از این به بعد همینطور باید مراقب باشیم تا گفتند در پندصالح نوشته زیرک باشد و مواظب باشد، خلاصه کلاه سرش

نگذارند و سوءاستفاده نکنند، اگر سوءاستفاده هم از درویشی می‌کنند به نفع درویشی باشد نه به نفع یک شخص. این رعایت‌ها را باید انجام داد. سایر اصول به جای خود باقی است. البته شاید خداوند خواست اینطوری شود برای اینکه اینها از دو سو تهمت می‌زدند، یکی می‌گفتند این درویش‌ها بی‌حال و حوصله‌اند و به اصطلاح عمومی، غیرت ندارند. من همان حرفی که به من گفتند را می‌گویم و حال آنکه غیرت، کُلُّهُم در اختیار فقر است. به این طریق از این طرف اینطور می‌گویند ما تحمل می‌کنیم همه چیز را تحمل می‌کنیم ولی گاهی هم نشان می‌دهیم.

همین سوّم اسفند که پارسال روز درویش شد نشان دادیم که ما در دفاع جانانه‌ایم و در دفاع هم آن هوشیاری را داریم که دست همه را از پشت ببندیم. بعضی از آن سر قضیه می‌افتند. از سر گشاد شیپور می‌زنند یا هر دو سر. بعضی می‌گویند اینها به‌عنوان درویشی سوءاستفاده می‌کنند. ما همیشه با اینکه از نام خدا و پیغمبر و قرآن استفاده می‌شود مخالفیم و نمی‌کنیم جز وقتی که متوسّل به اینها می‌شویم. می‌گوییم شَأْنِ ائمه و خداوند و عرفان بالاتر از این است که برای یک پشیز (یک وقتی پشیز کوچکترین جزء پول بوده مثل اینکه حالا بگوییم ده یک قران، یک قرانی حالا زیاد نیست، پشیز ده یک آن است) به اندازه‌ی پشیزی. ولی به موقع هم آرامیم. ما آنچه تحمل بر شخص خود ما باشد به امید اینکه خداوند خود جبران خواهد کرد و

خداوند این را مقرر کرده، کاری نداریم. اینجاست که می‌گویند بی‌غیرت هستند. حالا خودتان اینها را با هم جمع کنید. یکی از بزرگان می‌گفت او گفته است که پیش حاج ملاسلطان رفتم چون خودش هم آخوند بوده شاید با او خودمانی‌تر بودند از او پرسیدند: مردم راجع به ما چه می‌گویند؟ گفت من گفتم: مردم آنهایی که مرید شما هستند که شما را می‌گذارند طاقچه بالا. شما را به اصطلاح مثل امام می‌دانند و اما آنهایی که با شما بدند شما را از شمر و یزید بدتر می‌دانند. خندیدند و گفتند هر دو اشتباه می‌کنند ما نه همدیفا امامیم و نه اینیم که اینها می‌گویند، بندهای هستیم از بندگان خدا، الحمدلله به ما توفیق عبادت داده است و عبادت می‌کنیم، اگر قبول کند آدم خوبی هستیم و جزء خدمه‌ی امام زمان محسوب می‌شویم، اگر خدای نکرده قبول نکند باز به خودش ناله می‌کنیم: ما کاری که کردیم رد کردی، خودت درستش کن. بنابراین سؤالی که کردید راجع به وضعیت فعلی که من حالا چه کار کنم؟ خودتان باید فکر کنید.

اما سؤال دوم در مورد شق القمر است باید مفصل‌تر گفته شود. حالا به عنوان رسید این نامه که این نامه رسید دو کلمه صحبت می‌کنم. در قرآن آیه‌ای هست در سوره‌ی قمر، اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَالنَّاسُ إِلَى الْقَمَرِ^۱، ساعت موعودی که خداوند برای قیامت گذاشته نزدیک شد و

قمر شکافته شد. ظاهر این آیه هم برای علائم قیامت است و هم به واسطه‌ی واقع‌های که آنجا بوده. واقعه چطوری بوده؟ البته تقریباً همه‌ی مسلمان‌ها این را می‌گویند، ولی به طرق مختلف. آنچه روایت شیعه‌هاست که یکی آمده از پیغمبر سؤالی کرده و عرض کرده تو اگر پیغمبری ماه را دو پاره کن که ببینیم. از این چیزهای عجیب و غریب از پیغمبران می‌خواستند ولی مع‌ذلک وقتی هم ظاهر می‌شد باز هم ایمان نمی‌آوردند. ناقه‌ی صالح کم از اینها نبود. گفتند از همین کوهی که جلوی ما هست، همین را بشکاف. همین را اگر بخواهند الان بشکافند شش ماه باید هفت هشت ده تا مهندس هفت هشت هزار کارگر بیایند تا این را بشکافند. از یک بنده‌ی صالح خداوند خواستند و گفتند اگر تو پیغمبری این کار را بکن. صالح چیزی نگفت، از خدا هم نخواست. گفت اگر خدا بخواهد این کار را می‌کند، او که می‌شنود و این کار را کرد. کوه شکافته شد. از کوه ناقه‌ی صالح (ناقه یعنی شتر ماده) با یک بچه آمد. آنها یک ناقه خواستند ولی به لُج آنها هم ناقه آمد و هم کُرّه‌اش. مع‌ذلک ایمان نیاوردند. حضرت صالح علیه السلام به اینها گفت: این ناقه را دست نزنید، اذیت نکنید. این چشمه‌ی آبی که هست، قناتی، رودخانه‌ای که هست یک روز شما آب بخورید، فردا اهل ده دیگر دست نزنند، فردا آب مال ناقه است. یک روز آب مال شما یک روز مال ناقه. همان روز که آب مال ناقه است، همین ناقه به شما شیر می‌دهد. به

تمام ده شیر می‌دهد. فرض کنید ده کوچکی بود و به همه به جای آب شیر می‌دهد. گوش ندادند. ریختند ناقه‌ی صالح را کشتند. بعد برای اینکه ته دلشان می‌لرزید گفتند ما هفت نفریم و می‌ریزیم سر ناقه و همه با هم می‌کشیم که پس فردا اگر بازخواست کردند بگوییم من تنها که نبودم همه بودند این کار را کردند و مع‌ذلک ایمان هم نیاوردند. حالا از پیغمبر ما شق‌القمر خواستند. ولی اخباری نیست که بعد از شق‌القمر کسی ایمان آورد؟ شاید یک نفر یا دو نفر. می‌گویند پیغمبر قبول کرد و این کار را کرد و حتی اینها آمدند به پیغمبر گفتند: نه، تو سحر و جادو کردی و چشم ما را اینطور کردی که غلط ببینیم. پیغمبر گفت: نه، هر که در این بیابان بوده و نگاه ماه کرده دیده. مسافرینی که می‌آمدند هر که در بیابان بود گفتند ماه دو تکه شد و بعد باز خودش درست شد. مع‌ذلک ایمان نیاوردند. این روایتی است که شیعه دارد. اما اصلش یک استدلالاتی که می‌شود کرد، تو می‌خواهی چه کنی؟ فرض کن اصلاً چنین چیزی نبوده این برای آن کسی است که این را خواسته و آنها که در آن ایام بودند حالا که تو ندیدی معجزه را، حالا هم انجام نمی‌دهند. تو هم نباید ایمان بیاوری و بگویی چون شق‌القمر کرد ایمان آوردم؟ نه. ماها هیچکدام شنیدیم که کسی بگوید چون پیغمبر شق‌القمر کرد ایمان آوردم؟ نه، چیزهای مهمتری هست. ولی مع‌ذلک ممکن است این هم جنبه‌ی ظاهری داشته باشد و هم جنبه‌ی باطنی.

اَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَاشَقَّ الْقَمَرُ یعنی در وجود خود این را احساس کنی. حالا بیرون نمی‌دانم چیست؟ همینقدر که گفتند ما قبول می‌کنیم مثل خیلی چیزها خیلی قدیم نه، همین مسن‌ترین ما در این جمع اگر از پدرش می‌پرسید کی می‌روییم کره‌ی ماه‌گردش؟ پدرش می‌گفت دیوانه شده‌ای؟ حالا بلیط برای توریست کره‌ی ماه می‌فروشند که به کره‌ی ماه ببرند. بعد گفتند که اگر رفتیم به ماه آنجا که نشستید لنت ماشین او خراب شد چه کار می‌کنید؟ یا پیچی در رفت چه کار می‌کنید؟ می‌گویند از اینجا مهندسین عکس برمی‌دارند و درست می‌کنند. باور می‌کنید؟ و بله این کار را کردند. حالا خیلی چیزها هست می‌خواهی باور کن می‌خواهی باور نکن. اینطور گفته‌اند ولی جنبه‌ی معنوی هم دارد برای اینکه تمام این موجودات و وقایعی که می‌بینیم یک جنبه‌ی معنوی دارد. به قول میرفندرسکی و یا میرداماد:

آسمان با اختران نغز و خوش و زیباستی

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

البته این را شما می‌بینید ظاهر را که در زیر زمین هم نیم‌کره‌ای هست ولی معنای باطنی هم دارد از آن نظر که شاعر خود اهل معنا بوده این است که هر ستاره‌ای یک معنایی دارد. شاید هم به همین حساب است که در دوران قدیم هر یک از ستاره‌ها مظهر یک چیز بوده است.

قمر است و عطارد و زهره

شمس و مریخ و مشتری و زحل

قمر را می‌گفتند مظهر روحانیت. مهتاب روحانیتی داشت، عطارد مظهر دبیری و نویسندگی است، یعنی عطارد یک نویسنده است. زهره مظهر عشق است. شمس مظهر ثروت و قدرت است. مریخ مظهر جنگ و دعوا؛ همین‌ی که به‌نظر، ما الان داریم. شمس و مریخ و مشتری. مشتری مظهر قضاوت و عدالت. زحل مظهر سرنوشت و گرفتاری. شاید به همین حساب بوده که صورتی در زیر دارد خواستند آن را نشان دهند. به‌رحال آنچه تا الان به خاطر می‌رسید را گفتیم. چون من ممکن است مطالعه کنم و ان‌شاءالله چیز بیشتری بفهمم. فقط اینکه در ضمن اینکه یک صورت ظاهری دارد این شق‌القمر معنای معنوی هم دارد.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها

مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوّم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوّم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوّم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوّم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوّم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوّم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹-۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهاردهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
	۷۰	مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوّم - مهر ۱۳۸۸)
مجموعه پانزدهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
	۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
	۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوّم)
	۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوّم)
مجموعه شانزدهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
	۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
	۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
	۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
	۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
	۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)

۵۰۰ تومان	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۹۰
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	۹۱
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	۹۲
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	۹۳
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم)	۹۴